

## ثبات اصل حاکمیت و منع مداخله

علی هنجانی\*

تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۲

### چکیده

حاکمیت برابر دولت‌ها مبنای شکل‌گیری حقوق بین‌الملل موضوعه است. این اصل در منشور ملل متحد هم اعلام شده و دیگر قواعد حقوق بین‌الملل بر آن پایه‌گذاری شده است. حاکمیت دولت توانسته مقام خود را تا کنون حفظ نماید و به نظر می‌رسد به سمت ثبات و استحکام بیشتر پیش رود. ضروری است تخریب آن از طریق انواع مداخلات مبتنی بر نابرابری جرم‌انگاری شود؛ البته به این امر مبادرت شده اما با توجه به نفوذ سیاست به نتیجه نرسیده است. مداخله اگرچه جرم نیست اما دست‌اندازی به حاکمیت دولت‌ها چه علنی و زورمدارانه و چه تحت لوای «تحول»، نقض حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود و در هر حال بر منزلت آن بی‌تاثیر است ضمن این که مداخله‌ی مشروع برای نجات جان انسان مظلوم عملیاتی محدود به هدف خود بوده حق انتخاب مردم را به هیچ وجه متزلزل نمی‌کند.

**کلیدواژگان:** حاکمیت، مداخله، جرم‌انگاری، حمایت خارجی

### مقدمه

حاکمیت شرط وجود دولت - کشور در حقوق داخلی و بین‌المللی است. در شکل کنونی اداره‌ی کشورها، حاکمیت به معنای صلاحیت در قانون‌گذاری است. نبود آن به معنای سلب اراده‌ی مردم و نفی حق انتخاب خواهد بود و در نتیجه با آزادی و حقوق اولیه‌ی آنان منافات خواهد داشت؛ مضاف بر این که حاکمیت دولت در اجتماع بین‌المللی کشورها در تئوری هیچ‌گاه نامحدود نبوده است که امروزه محدود شده باشد. حاکمیت نامحدود یا بیش‌رونده یا خزنده نقض قاعده است نه خود قاعده. حاکمیت دولت و حقوق بین‌الملل هیچ‌گاه متضاد نبوده است. مهم‌تر این که در فرض نبود حاکمیت دولت مسئولیت بین‌المللی نیز برای او قابل تصور نخواهد بود. بنابراین، پاس‌داشت ارزشمندی قوانین اساسی و عادی پیش از چانه‌زنی برای چاره‌سازی و ایجاد هماهنگی در زندگی

\* دانشیار دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی. A-hanjani@sbu.ac.ir

بین‌المللی به شکل معاهده یا عرف یا حتی اصل، ضامن مشروعیت انتظام بین‌المللی است. بر این اساس پذیرفتن حاکمیت اعضای جامعه‌ی بین‌المللی، قبول حاکمیت قانون درون جامعه‌ی کشوری است و مداخله که تجربه‌ی تاریخی سودجویانه بودن آن را به سوی یک‌جانبه‌گرایی به اثبات رسانده است به همین دلیل قابل دفاع نیست. به ضعف کشاندن حاکمیت‌های بی‌پشتوانه‌ی توسعه مادی، از طریق انواع مداخلات قهری یا فرهنگی از آن‌جا که با حقوق افراد در تعارض است مردود است. در این مقاله فقط آفت مداخله‌ی نظامی بررسی شده است.

### ۱- پیرامون اصل حاکمیت دولت

حاکمیت (حاکمیت ملی و یا حاکمیت مردمی) از موضوعات مورد بحث حقوق اساسی، و برابری حاکمیت‌های دولت‌ها موضوع بحث حقوق بین‌الملل عمومی است. منشور ملل متحد، گسترده‌ترین عهدنامه‌ی بین‌المللی، برابری حاکمیت جوامع دولتی را پیش‌بینی و بر اساس آن بنا نهاده شده است (بند ۱ ماده ۲ و همچنین ماده ۷۸ در خروج از قیومت). از این بابت منشور با در نظر گرفتن مصلحت حقوقی جامعه‌ی بین‌المللی سندی واقع‌گراست.<sup>۱</sup> به منظور حفظ ساختار دولت‌مدار جامعه‌ی بین‌المللی و تداوم آن، منشور ملل متحد پیش از اشاره به وضعیت مذکور برترین وظیفه‌ی خود را حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و بدین منظور پیشگیری و دور کردن تهدید علیه صلح و سرکوب هر نوع تجاوز یا نقض صلح اعلام کرده (بند ۱ ماده ۱، در اصول) تا در مرحله‌ی نخست بقای جوامع دولتی مذکور تضمین شود؛ آن‌گاه توسعه‌ی ملل در پرتو برابری حاکمیت‌ها و رعایت حقوق افراد قابل تحقق گردد (بند ۳ ماده ۱). در راه حفظ حرمت حاکمیت‌های حقوقی و برآیند آن صلح باید اقدامات جمعی سازمان‌یافته‌ی موثر به خرج داد (ماده ۲۴ و ماده ۳۹ از فصل هفتم) تا دولتی با تعرض به حاکمیت دولت دیگر صلح و امنیت را تهدید نکند و به خصوص حاکمیت از دست رفته بر اثر تجاوز، بالسویه در دولت مورد تجاوز و حتی در مورد دولت متجاوز منکوب شده، این بار به شکل قانون‌مند اعاده شود. طبیعی است که برای پیش‌گیری از تجاوز نظامی و به خطر افتادن صلح و در نتیجه اضمحلال اعضا (دولت‌های حاکم)،

<sup>۱</sup> برای مطالعه رجوع کنید:

-J. Pierre Cot, A. Pellet, M. Forteau, La charte des nations unies, commentaire article par article, 3<sup>e</sup> edition, vol. I, economica, 2005.

توسعه و تحکیم روابط دوستانه میان ملل، شرط لازم و زیربنایی است (بند ۲ ماده ۱) که خود حاصل استقرار صلح اجتماعی داخلی بر اثر قانون‌مندی درون کشوری و حق تعیین سرنوشت است. شاید والاترین کلمه‌ی به کار رفته در متن منشور کلمه‌ی فراحقوقی و نادر مودت است. روابط دوستانه در مفهوم ظاهری آن در وهله‌ی نخست ناشی از رعایت حقوق فردی انسان در قالبی جمعی و سپس سپردن دائم آن به آنان است<sup>۱</sup> (بند ۲ ماده ۱). افراد ملت در حقوق فردی اعم از اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی با یکدیگر برابر و از آن برخوردار و برای بهره‌مندی موثر از آن صاحب اراده در تشکیل حکومت مطلوب هستند. در این راه «همکاری بین‌المللی» فقط می‌تواند در پیشبرد اهداف ملل متحد موثر واقع شود (بند ۳ ماده ۱). پس از ذکر اهداف، منشور به کرات در ماده ۲ و دیگر مواد به نقش بنیادی واحدهای دولتی حاکم و مستقل در ساختمان جامعه‌ی بین‌المللی و شکل‌دهی به آن، اشاره نموده، دولت‌ها را اعضا<sup>۲</sup> و در دیگر مواد از جمله بند ۷ ماده ۲ دولت (کشور) اعلام کرده است. می‌توان گفت که وسیع‌ترین معاهده‌ی موجود بین‌المللی اگر چه خود تشکیل‌دهنده‌ی بزرگ‌ترین سازمان بین‌المللی و باعث نهادی کردن حقوق بین‌الملل در کاهش تکروی دولت ملی است اما جز دولت حاکم موضوع دیگری نمی‌شناسد.

در تایید شخصیت دولت در جامعه‌ی بین‌المللی، بند ۷ ماده ۲ منشور، سازمان ملل متحد را از مداخله در امور داخلی که «ذاتا در صلاحیت ملی آنان است» باز می‌دارد<sup>۳</sup>. بند ۷ به خصوص از این جهت قابل تامل است که «اموری ذاتا در صلاحیت ملی» را به رسمیت شناخته و در نتیجه

<sup>۱</sup> حق تعیین سرنوشت از مفاهیم مربوط به استعمارزدایی، نژادپرستی و اشغال سرزمین است و آنچه پس از کسب استقلال که امروز تمامی دولت‌ها به آن نائل شده‌اند مطرح است عبور از دست نشانگی به عنوان شرط لازم در نیل به حکومت قانون منتخب است. در زمینه‌ی ارتباط مساله‌ی استعمارزدایی با اصطلاح حق تعیین سرنوشت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد از پنجمین اجلاس خود فعالیت در زمینه اصل مزبور را آغاز نمود و متعاقباً در سال ۱۹۶۰ قطعنامه معروف ۱۵۱۴ را راجع به اعطای استقلال به مردم تحت استعمار در این راستا صادر کرد. امروزه حقوق اقوام و اقلیت‌ها به حاکمیت ملی آسیبی نمی‌رساند در حالی که حق تعیین سرنوشت در دوره‌ی استعمارزدایی مرادف کسب استقلال بوده است. رک.

P. Daillier, A. Pellet, Droit international public, L.G.D.J., 7<sup>e</sup> edition, 2002, p. 518. La décolonisation et le droit à l'autodétermination.

<sup>۲</sup> «Membres» با حرف بزرگ در بندهای ۱ تا ۷ ماده ۲ و مواد دیگر بارها نقش بسته است.

<sup>۳</sup> در منشور ملل متحد در هیچ ماده‌ای اصطلاح حاکمیت ملی یا حاکمیت مردمی به کار نرفته است، الا در بند مذکور که از آن به صلاحیت (حاکمیت محدود به قانون) یاد کرده است.

از امور بین‌المللی جدا کرده است؛ مگر این که امر داخلی ناشی از حاکمیت ملی، بازتاب منفی خارجی داشته باشد مانند جنگ خارجی (قسمت آخر بند ۷ ماده ۲) یا جنگ داخلی یا تهدیدات دیگر نسبت به سایر دولت‌ها که در این حالت‌ها حاکمیت ملی دارای آثار سوء برون‌مرزی می‌گردد. تعیین امور ذاتا داخلی یا ملی که واقعیتهای اجتناب‌ناپذیر است با هر یک از دولت‌هاست، چون در غیر این صورت داخلی نمی‌بود. اما اگر عمل داخلی دولت موجب اضرار به غیر یا مخل حیات قانونمند جامعه‌ی بین‌المللی یا دولت دیگر گردد در این صورت دیگر امر داخلی نخواهد بود. از این نظر تنظیم و اجرای حقوق اولیه‌ی انسان نیز اصولا از حوزه‌ی بند ۷ ماده ۲ خارج نشده است اما نقض فاحش و سیستماتیک آن قطعا دارای آثار برون‌مرزی خواهد بود و در نتیجه اعمال بی‌طرفانه‌ی قواعد حقوق بین‌الملل را می‌طلبد. بند ۳ ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور راجع به حقوق انسان وظیفه‌ی ملی دولت‌ها را به آنان متذکر شده تا از حدود مقرر تجاوز نکنند، اما غرض انتقال وظیفه‌ی ذاتا ملی به نظامی متمرکز و بین‌المللی نیست زیرا منطبق حقوق بین‌الملل آن‌طور که گفته شد با آن در تناقض است. از این نظر مساله توسعه‌ی حقوق در جوامع ملی را با انتقال حاکمیت بین‌المللی به نظام داخلی نباید درهم آمیخت.

اگر چه منشور منع مداخله‌ی دولت در دولت را به صراحت پیش‌بینی نکرده است اما باید آن را نتیجه‌ی منطقی (corollaire) اصل حاکمیت برابر به‌شمار آورد و عدم مداخله را که حاصل آزادی و آگاهی ملل است اصل مسلم حقوق و حقوق بین‌الملل محسوب نمود. بنابراین با توجه به برابری حاکمیت دولت‌ها و پذیرش عدم مداخله توسط منشور، بنیاد سازمان ملل متحد بر منطق اداره‌ی مشترک و سهیم بودن اعضا در تصمیم‌گیری، تضارب افکار و تشریک مساعی استوار شده است، کما این که شیوه‌ی شورایی خود وظیفه‌ی ذاتی نهادی جمعی و شرط تاثیرگذاری آن است.<sup>۱</sup> از این منظر منشور ملل متحد در تئوری، تفوق، یک‌جانبه‌گرایی، گروه‌گرایی و منطقه‌گرایی منفصل از نظام جمعی و در نتیجه زوال حاکمیت دولت را نپذیرفته و بر ایجاد نظم مبتنی بر برابری حاکمیتی سعی نموده است، گو این که اصل برابری در عالم واقعیت با توجه به قدرت متفاوت دولت‌ها در معرض خطر بوده، نتیجه‌ی مورد انتظار را به بار نیاورد و اصل «inter pares Primus» یا «نفر اول میان برابرها» هدف مطلوب را عملا مخدوش کند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. Efficacité institutionnelle.

<sup>۲</sup>. La charte des Nations Unies, op.cit., pp. 327- 357.

با توجه به نکات مزبور به نظر می‌رسد که هر اندیشه‌ای در جهت تضعیف حاکمیت دولت تحت عنوان «تحوّلات غیر قابل اجتناب»، ناتوان کردن هویت دولت-کشور از طریق سلب آزادی اراده‌ی افراد در اداره‌ی امور خود، خلاف حقوق طبیعی و حقوق بین‌الملل است چون اصولاً حاکمیت مردم غیرقابل واگذاری یا عدول است (inaliénable)<sup>۱</sup>. در غیر این صورت به خود اضمحلالی اجتماع می‌انجامد. در نظریه‌ی کوچک کردن دایره‌ی قانون‌گذاری داخلی (مبنای حاکمیت)، به نفع حقوق بین‌الملل (عرف و معاهده)، جز هژمونی دولت‌های توسعه‌یافته و بجامانگی و انفعال بقیه دلیل موجه دیگری نمی‌توان یافت. در مقابل، واقعیت حضور و افزایش تعداد دولت‌ها و اعتقادات بر حق آن‌ها نسبت به حفظ حاکمیت و هویت و حقوق برابر، شاهدی بر عدم تغییر شرایط و اوضاع و احوال به نفع یک‌جانبه‌گرایی بین‌المللی، و عدم طرد حاکمیت برابر در منشور ملل متحد است.

علاوه بر منشور، اصول کلی و معاهدات؛ قطعنامه‌های تاییدی مجمع عمومی بارها بر برابری حاکمیت کشورها و در نتیجه عدم مداخله تاکید نموده‌اند. طی قطعنامه اعلامی ۲۶۲۵ (۱۹۷۰) پس از گذشت ۲۵ سال از تدوین منشور، مجمع عمومی راجع به اصل تساوی حاکمیت حقوقی دولت‌ها به تجزیه‌ی ارکان آن پرداخته و اعلام داشت: «تساوی دولت‌ها جنبه‌ی حقوقی دارد، هر دولت از حقوق ذاتی مربوط به حاکمیت کامل برخوردار است، هر دولتی وظیفه دارد شخصیت سایر دولت‌ها را محترم شمارد، چه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌های دیگر غیرقابل تعرض است، هر دولتی حق دارد آزادانه و بدون دخالت دولت دیگر نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را برگزیند (نکته اخیر در رای سال ۱۹۸۶ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوآ مورد اقتباس قرار گرفت و پایداری آن بار دیگر به اثبات رسید)<sup>۲</sup>، هر دولتی وظیفه دارد به تعهدات خود عمل کند، هر دولتی می‌تواند سطح تسلیحات خود را انتخاب نماید و مانند آن<sup>۳</sup>». به علاوه رواج معاهدات بین‌المللی یا انواع توافقات بین‌المللی دیگر پس از تصویب در

<sup>۱</sup> برای نمونه نگاه کنید: قانون اساسی فرانسه، عنوان سوم، ماده ۱. نیز فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با عنوان حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن.

<sup>۲</sup> فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوآ و علیه او، مجموعه ۱۹۸۶، صص ۱۰۸، ۱۳۳ و ۱۳۵.

<sup>۳</sup> قطعنامه مذکور منحصر به فرد نیست. به عبارتی قطعنامه‌های دیگری نیز به حاکمیت دولت اشاره نموده‌اند. از جمله، پیش‌تر بند ۲ قطعنامه (IV) ۲۹۰ مورخ اول دسامبر ۱۹۴۹- قطعنامه (XV) ۲۱۳۰ مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ و مانند آن و اولی بر همه قطعنامه (XV) ۱۵۱۴ راجع به استقلال و حاکمیت دولت‌ها مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ و قطعنامه ۳۶/۱۰۳ مجمع عمومی و در دهه بعد از جمله قطعنامه ۳۱/۹۹ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۶.

مجالس ملی کشورها بنا بر اصل اولویت قانون اساسی و تنظیم روابط بین‌المللی بر اساس آن، خود حاکی از پایداری حاکمیت ملی و استقلال عمل هر دولت است.<sup>۱</sup> اندیشه حاکمیت ملی، حل اختلافات حقوقی بین‌المللی توسط رکنی مافوق دولت‌ها را بر همین اساس نپذیرفته، آن را به عنوان مثال در مورد دیوان بین‌المللی دادگستری به قبول و انتخاب آنان میسر می‌سازد (بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه)؛ به خصوص که امور اساساً ملی که مستقیماً به حاکمیت ملی ارتباط پیدا می‌کند معمولاً استثناً بر صلاحیت دادگستری بین‌المللی و قابل رزرو است<sup>۲</sup> و در گرو حکم قاضی نمی‌تواند قرار گیرد. به هر حال بدیهیات حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که قالب حاکمیتی مستقل شرط وجودی حقوق بین‌الملل و به نظر ما شرط توسعه‌ی آن است.

حقوق بین‌الملل کیفری در زمینه‌ی مخاصمات نیز با رعایت جانب احتیاط جنبه‌ی استقلال عمل دولت‌ها و تمرکززدایی دموکراتیک را مورد اهتمام قرار داده آن را بالصراحه متذکر شده است. طبق ماده ۱ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت رسیدگی به جرم در صورتی برقرار می‌شود که قبلاً تحقیق، تعقیب و رسیدگی بر اساس احترام به حاکمیت دولت در دادگاه‌های داخلی کشور مربوطه بتواند انجام شود. از این نظر دیوان صلاحیتی بیش از صلاحیت تکمیلی ندارد و مکمل نظام کیفری داخلی خواهد بود و جایگزین آن نمی‌گردد (ماده ۱ و ماده ۱۷ اساسنامه). از نظر دیوان محاکم ملی صالح‌ترین مرجع در رسیدگی به جرایم موضوع ماده ۵ اساسنامه به‌شمار می‌روند و می‌دانیم که دادگاه کیفری از ابزار موثر در اعمال حاکمیت است. بر اساس ماده ۱۲ اساسنامه دیوان، شرط اعمال صلاحیت، عضویت در اساسنامه با توجه به ضابطه‌ی صلاحیت سرزمینی و شخصی که خود از اجزای حاکمیت ملی هستند در نظر گرفته

<sup>۱</sup>. قوانین اساسی تمام کشورها تصویب نهایی معاهده بین‌المللی را به صورت «ساده» توسط قوه مجریه و به صورت رسمی پس از تایید مجالس مقننه پذیرفته‌اند. بنابراین مفاد هیچ معاهده بین‌المللی ولو محتوی قاعده آمره و مصوب اکثریت دولت‌ها، به شخص ثالث بدون اراده او بار نمی‌شود. مبنای آمریت قاعده آمره خود مبتنی بر رضایت و مقبولیت محتوای آن نزد عموم ملت‌هاست. قبولی چنین قاعده‌ای ولو در معاهده‌ای درج شده باشد بر همین مبناست چون در حقوق بین‌الملل قاعده آمره وجود دارد و نه «معاهده آمره».

<sup>۲</sup>. ایالت متحده آمریکا حق شرطی خاص به نام «réserve automatique» برای خود در نظر گرفته بود که طبق آن تمام دعاوی (conflicts) مربوط به صلاحیت ملی «آنچنان که ایالات متحده مشخص خواهد کرد» از صلاحیت دیوان خارج خواهند بود. فرانسه نیز مشابه آن در سال ۱۹۴۷ اختیار نمود که در سال ۱۹۶۶ به نفع حق شرط‌های دقیق‌تر آن را ملغی نمود. ایالات متحده اختلافات ناشی از معاهدات بین‌المللی همه‌جانبه را نیز از صلاحیت دیوان خارج می‌داند (رای دیوان، ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶، مجموعه، ص ۳۴ و بعد). رک.

P. Daillier, A. Pellet, op.cit., p. 899.

شده است و از این منظر صلاحیت جهانی فراسوی حاکمیت برای دیوان کیفری بین‌المللی نمی‌توان در نظر گرفت؛ موضوع به ویژه در بند ۳ ماده ۱۲ به عینه مشهود است (... اگر دولت عضو اساسنامه نباشد... می‌تواند طی اعلامیه... نسبت به صلاحیت دیوان رضایت خود را اعلام نماید...). پیرامون این مساله توجه به این نکته لازم است که دول غیر عضو نسبت به بند ۳ ماده ۱۳ نیز که یکی از طرق اعمال صلاحیت دیوان را ارجاع پرونده توسط شورای امنیت طبق فصل ۷ اعلام نموده است متعهد نخواهند بود، چون عدم عضویت طبق اصل نسبی بودن (pacta tertiis)، بند مذکور را نیز دربر می‌گیرد و اصولاً طبق قاعده، مخاطب بند ۳ اعضا هستند. به علاوه در ماده ۱۷ اساسنامه برخلاف اساسنامه‌ی دادگاه‌های کیفری ویژه، اصل تقدم رسیدگی پیش‌بینی نشده است. دادگاه‌های اخیر نسبت به دادگاه‌های کیفری داخلی فقط طبق توافق پایه، در رسیدگی اولویت دارند، به طوری که هر زمان امکان درخواست انتقال پرونده نیز بدون ارائه‌ی دلیل میسر است.<sup>۱</sup> بنابراین اصل تکمیلی بودن حاکمی از شناخت حق خودسازماندهی (auto-organisation) هر دولت و قبول رفتار اجتماعی معین برای اوست. می‌توان گفت که حقوق بین‌الملل کنونی اصولاً بدون وجود پیشین دستگاه‌های حکومتی قانون‌مند در اداره‌ی جوامع داخلی، قابل تصور نیست.

## ۲- ممنوعیت مداخله در امور داخلی کشورها

وجاهت اصل عدم مداخله و پذیرش آن مانع تعرض به آن نبوده است، چون مداخله معلول ناکارآمدی برخی دولت‌ها و توان‌گری بعضی دیگر است. علاوه بر مداخله‌ی سازمان ملل متحد، آن‌گاه که رکن مداخله‌گر به مبانی حقوقی منشوری (از جمله بند ۷ ماده ۲) بی‌توجه بوده، تحت تاثیر سیاست عمل کرده یا حتی در قبال تجاوز منفعل مانده است، دولت‌ها نیز با توجه به ملاحظات قدرت و منافع شخصی مداخله‌گری می‌نمایند. مداخله چه غیر نظامی و چه نظامی اصولاً تجلی امپریالیسم استعماری در دوران گذشته و ناشی از اعتقاد به سیادت (هژمونیسیم) در حال حاضر است به طوری که تصور قدرت آن را برای مداخله‌گر به امری طبیعی و در نتیجه

<sup>۱</sup> صلاحیت موازی، ماده ۹ اساسنامه دادگاه یوگوسلاوی (سابق) یا ماده ۸ اساسنامه اصلاحی دادگاه رواندا.

«مشروع» تبدیل می‌کند.<sup>۱</sup> در باب مداخله در معنای «intervention» در حقوق بین‌الملل هر کس به نوعی سخن گفته است و ضرورتی به بیان محدوده و مفهوم آن نیست. آنچه مهم است شناخت مداخله و تفکیک آن از تعامل سیاست‌های ملی یا رفتارهای متقابل مشروع است. مداخله‌ی نظامی شدیدترین حالت دخالت و شاید مهم‌ترین تهدید علیه حاکمیت دولت و برابری آن است. اما در معنای عام، مراد تصمیم‌گیری و اقدام به جای دولت دیگر درباره‌ی مساله‌ای است که در صلاحیت دولت اول نیست.... اقدام ممکن است از طریق اعمال فشار دیپلماتیک یا تهدید برای تحمیل نظر بر دولت دیگر باشد...<sup>۲</sup> و تحمیل اراده بر دولت دیگر تضييع حق قانون‌گذاری یا همان صلاحیت ملی است. این عمل ممکن است به صورت مستقیم یا غیر مستقیم واقع شود. تحمیل اراده با زور یا تطمیع یا تهدید یا فریب حق اظهار عقیده و آزادی تصمیم‌گیری را از طرف مقابل سلب می‌نماید و از ابزار مداخله می‌تواند محسوب شود. این رفتار به شکل دقیق‌تر در بی‌اعتبار نمودن مراحل انعقاد معاهده‌ی بین‌المللی مشهود است (مواد ۴۶ تا ۵۲ معاهده ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات).

ممنوعیت مداخله را می‌توان ناشی از اصل تمامیت صلاحیت سرزمینی دانست. صلاحیت سرزمینی متقابلاً اصل صلاحیت انحصاری مثبت دولت مداخله‌جو را در پی دارد. دخالت (immixtion / ingérence) و در زبان انگلیسی (medling / interference) نیز بنا بر دلایل فوق توجیه حقوقی نمی‌تواند داشته باشد. الفاظ مزبور تقریباً مترادف به نظر می‌رسند<sup>۳</sup> اما بعضی<sup>۴</sup> آن را در معنا اندکی متفاوت دانسته، مداخله (intervention) را به معنای مداخله‌ی عملی (داخل شدن) پنداشته و «ingérence» را اعمال نفوذ در محدوده اختیارات دولت خارجی تعبیر نموده‌اند

<sup>۱</sup> در خصوص منع مداخله، در بند ۱ ماده ۱ بیانیه‌ی عمومی اعلامی از سوی دولت الجزایر راجع به حل بحران میان ایران و آمریکا (مورخ ۱۳۵۹) آمده بود: «ایالات متحده تعهد می‌نماید سیاست او این است و از این پس این خواهد بود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سیاسی یا نظامی در امور داخلی ایران مداخله ننماید». رک. بیانیه عمومی، مجله حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران، شماره اول، زمستان ۱۳۶۳.

<sup>۲</sup> Dictionnaire de la terminologie du droit international. Union Académique internationale, Sirey, 1960, p. 347.

برای مطالعه‌ی جامع اصل عدم مداخله رک. میرمحمدی، سیدمصطفی، اصل عدم مداخله در اسلام و حقوق بین‌الملل (مطالعه تطبیقی)، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول، ۱۳۹۱.

<sup>۳</sup> J. Combacau, S. Sur, droit international Public, 9<sup>e</sup> ed. Monchrestien, Lextenso ed. Paris 2010, p. 264.

<sup>۴</sup> P. Dailler, A. Pellet, droit international Public. 7<sup>e</sup> ed. LGDJ Paris 2002, p. 441.



که به نظر ما صحیح است. در حالت اول دخالت در تصمیم‌گیری دولت خارجی به شدت موثر است و او را منفعل نموده، یا به جای او تصمیم‌گیری می‌شود یا مجبور به تغییر خطمشی در زمانی کوتاه می‌گردد. در حالت دوم مداخله آثاری در درازمدت تولید خواهد کرد. در هر حال هر دو عمل خلاف اصل و موجب مسئولیت بین‌المللی ناشی از نقض قاعده آمره خواهد بود.<sup>۱</sup> بدیهی است که تأثیرات طبیعی ناشی از افعال یک دولت بر دولت دیگر در مبحث مداخله جای ندارد. تبلیغ فرهنگی (و نه تهاجم فرهنگی یا نشر اکاذیب که به نیت براندازی مردود است) یا سیاسی، تفسیر وقایع، انتقاد شفاهی<sup>۲</sup> یا کتبی (مگر حدود آن مقرر و به موجب قانون داخلی منع شده باشد) از آن‌جا که از سنخ آزادی فکر و حق اظهارنظر محسوب می‌شود و همراه با پذیرش اختیاری صورت می‌گیرد از خصایص زندگی اجتماعی به‌شمار رفته، منع نشده است و می‌تواند موجب اصلاح رفتارهای غیرانسانی گردد. اعلام موضع راجع به اقدام دولت دیگر یا سیاست او، اعم از موضع خلاف یا موافق نیز به نظر نمی‌رسد مداخله یا دخالت (ingérence) محسوب گردد و چنانچه پیش از اقدام او واقع شود و با اجبار یا تهدید توأم نباشد در آزادی تصمیم‌گیری دولت مستقل بی‌اثر است و از این بابت بلا اشکال خواهد بود. اما اجبار مالی، همچنین قبول به کمک کردن و امتیاز دادن یا اعطای وام «غیرآزاد»<sup>۳</sup> به دولت وابسته به منظور تعیین خطمشی اقتصادی - سیاسی و ایجاد پیوند غیر متقارن میان دو طرف، نفوذ در محدوده صلاحیت ملی کشور مقابل محسوب می‌گردد.<sup>۴</sup> البته قطع رابطه با دولت دیگر، خارج از تصمیم‌گیری قانون‌مند

<sup>۱</sup> ماده ۲۶ طرح ۲۰۰۱ مسئولیت بین‌المللی دولت در رعایت مطلق قاعده آمره و ماده ۴۰ آن راجع به نقض قواعد مزبور که آن را شدید یا وخیم به‌شمار آورده است.

<sup>۲</sup> Critique Verbal.

<sup>۳</sup> Prêts liés یا tied loans «تسهیلات» برای واردات از کشور وام‌دهنده. رک.

F. Perroux, indépendance de la nation, ed. Aubier Montaigne, 1969, p. 49.

<sup>۴</sup> سازمان‌های تخصصی ملل متحد باید رفتاری غیر تبعیض‌آمیز از جهت کمک‌های اقتصادی و فنی داشته باشند. گاهی اعطای چنین کمک‌هایی به رعایت حقوق مردم یا اقلیت‌ها منوط شده است که در این صورت با رعایت بی‌طرفی می‌تواند مقبول باشد. اهداف نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری بین‌المللی غیر از آن‌ها که جنبه علمی یا فنی دارند، کمک به بازسازی و توسعه اقتصاد کشورهای عضو است. «قواعد حقوق بین‌الملل اقتصادی توسعه، مبتنی بر فکر ایجاد تساوی واقعی است تا بر تساوی صوری (سیاسی) چیره شود». در زمینه‌ی روابط اقتصادی دولت‌ها و مساله حاکمیت. رک.

D. Carreau, P. Juillard. Droit international économique, 2<sup>e</sup> édition, Dalloz, 2005.

نویسندگان به دولت به صیغه مفرد دولت‌ها (به صیغه جمع) اشاره می‌کنند و معتقدند که برابری حاکمیت در نمونه‌ی اول صدق می‌کند، در حالی که زندگی اقتصادی جمعی دولت (ها) آن حاکمیت را دست‌خوش تحول قرار می‌دهد (همان‌جا، ص ۱۴).

بر اساس فصل ۷ منشور چنانچه موجب نقض فاحش حقوق اولیه‌ی انسانی نگردد و واجد نیت خصمانه و قصد تضعیف یا براندازی نباشد ناشی از آزادی دولت عامل در انتخاب سیاست خارجی بوده، اصولاً مداخله محسوب نمی‌شود چرا که امکان مداخله، خود از توان دولت قطع‌کننده‌ی رابطه خارج شده است اگر چه معمول نیست و با اصل همزیستی و همکاری (بند ۳ ماده ۱ منشور) مبایعت خواهد داشت. بنابراین رعایت اصل عدم مداخله ابزاری در جهت حفظ تعادل نظام بین‌المللی کلاسیک و نوین بوده نقض آن از نشانه‌های سیاست سلطه از یک‌سو و انقیاد از سوی دیگر است.

درباره مداخله‌ی نظامی<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که گر چه مداخله علیه حاکمیت دولت دیگر، ذاتاً امری نامشروع و خلاف آزادی است، اما چنانچه برای رفع ظلمی فاحش از جمله سلطه‌ی ناشی از مداخله‌ی نامشروع، تجاوز و اختناق باشد می‌تواند با رعایت شرایطی خاص مشروعیت و حالت قهری یا نظامی پیدا کند. بنابراین در حاشیه اصل عدم مداخله جایی برای مداخله در شرایط استثنایی می‌توان در نظر گرفت.<sup>۲</sup> اما معتقدیم و این نکته‌ی اساسی در این بحث است که در هر دو حالت مشروع و غیر مشروع، چه سیاسی و چه نظامی، حضور مداخله‌گر نه اصل را مخدوش می‌کند و نه بر اراده و حاکمیت دولت مداخله‌شونده می‌تواند لطمه‌ای وارد کند، زیرا همان‌طور که اشاره شد عدم مداخله خود قاعده‌ای آمره و ضامن نفی اکراه و اجبار است؛ ضمن این که حق حاکمیت قابل واگذاری نیست. بنابراین آنچه موجب به اصطلاح تضعیف حاکمیت دولت و محدودیت قانون‌گذاری داخلی می‌گردد سوء‌تعبیر ناشی از گسترش مداخلات خارجی است، زیرا مداخله چنانچه حائز کلیه‌ی شرایط قانون‌مندی هم باشد باید از ابزار تقویت یا احیای حاکمیت و سپردن آن به دست مردم در نظر گرفته شود.

اما در مخالفت با مطلق بودن اصل عدم مداخله، به اشکال دیگری نیز ادعاهایی مطرح شده است، اگر چه در میانه‌ی سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۹۱ اطلاق و نفوذناپذیری آن بسیار مورد تأکید بوده است؛<sup>۳</sup> به همین جهت در طرح‌های راجع به جرم انگاری جنایات علیه صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه خاص قرار گرفته است. در انتقاد نسبت به مطلق انگاشتن عدم مداخله، برخی آن را «اصلی»

<sup>۱</sup> رک. زیرین، بند ۶

<sup>۲</sup> می‌دانیم که تنها راه توسل به زور به شکل اقدام نظامی، متعاقب صدور قطعنامه از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد است و بنابراین مشروعیت هر نوع عملیات نظامی در «قانونیت» پیش‌بینی شده در فصل هفتم خلاصه می‌شود؛ گر چه فقدان تصمیم‌گیری از این طریق راه را برای اقدامات غیر نهادینه باز می‌کند.

<sup>۳</sup> Voir, J.M.Thouvenin in. Droit international Pénal, CEDIN. Paris, ed. A. Pedon, p. 447.

غیر دقیق (imprécis) و دارای ماهیتی متغیر و روبه‌رشد دانسته‌اند.<sup>۱</sup> منتقدین اعتقاد دارند این اصل در حال حاضر جنبه‌ی آمره‌ی خود را از دست داده و دلیل بر این مدعا، آن که کمیسیون حقوق بین‌الملل آن را از طرح خود حذف نموده است. اما اگر این نظر را بپذیریم و مداخله را امری نسبی به‌شمار آوریم باید توجه نمود که قبول اوصاف «غیردقیق» و «ماهیت متغیر» لوث و مشوب کردن موضوع و ناشی از تمایل به عدم تفکیک اقدام مشروع از مداخلات سیاسی نامشروع (منفعت‌طلبانه) است، چرا که مداخله‌ی سلطه‌گرانه و اقدام حقوقی مشروع به روشنی در اذهان عمومی و اسناد و عملکرد بین‌المللی قابل تشخیص است. گستردگی در آزادی عمل دولت‌ها و تشخیص صحت اقدام بر اساس نظر دولت مداخله‌گر، راه را برای حاکمیت یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل و نقش‌آفرینی قدرت باز خواهد کرد. در توجیه مداخله آمده است که چون منع مداخله «غیردقیق» می‌باشد تکامل یابنده است و به هر رو زمانی باید قاعده‌ای دیگر جایگزین آن شود.<sup>۲</sup> بر همین اساس تحول جامعه‌ی بین‌المللی کنونی باعث «از بین رفتن حرمت»<sup>۳</sup> عدم مداخله گردیده است. به گفته «براونلی»، اصل مذکور از این پس یک اصل پایه نخواهد بود.<sup>۴</sup> ولی ما فکر می‌کنیم که اگر اصل منع مداخله با مداخله «مشروع» به رای دولت مداخله‌کننده آمیخته شود به تحکیم یک‌جانبه‌گرایی و تحقق سیاست رهبری جهان غرب (leadership du monde libre) منتهی خواهد شد. تحقق این سیاست بزرگ‌ترین آفت در تهی شدن اراده مردم جهان خواهد بود. حاصل کار نه تنها ضد منشوری و غیر «دموکراتیک» بلکه رجعت به وضعیت قرن نوزدهم را تداعی می‌کند. بنابراین پایبندی به حاکمیت مردمی نشانه‌ی طرد نظام سلطه و علاقه به اظهار وجود توأم با قبول همکاری بین‌المللی و حق توسعه برای همه است.

### ۳- مداخله در دوره‌ی تقسیمات ایدئولوژیک یا «عدم مداخله» پس از مداخله و جرم‌انگاری آن (۱۹۸۹-۱۹۴۵)

اگر منشور ملل متحد برابری حاکمیت دولت‌ها و اصل عدم مداخله را امری محقق و غایی در

<sup>۱</sup> Ibid., pp.448.

<sup>۲</sup> Ibid., pp. 448-449.

<sup>۳</sup> Désacralisation.

<sup>۴</sup> A Mater Principle.

نظر گرفته اما وضعیت حاصل از جنگ جهانی دوم رعایت آن را صورتی خاص بخشیده است. پیش از آن نخستین شکل مداخله استعمار بوده است (۱۹۶۰-۱۸۴۰) که عامل توجیه‌کننده‌ی آن را توسعه‌ی علمی و صنعتی قاره اروپا نسبت به کشورهای آسیایی و آفریقایی و دیگر نقاط مشابه ذکر کرده‌اند. این طرز تفکر اکنون نیز در اذهان دولت‌های توسعه‌یافته جاری و به شکل مداخله ظاهر می‌شود. در دوران جنگ سرد و نفوذ ایدئولوژیک، اصل عدم مداخله با توجه به تقسیمات صورت گرفته مفهوم خود را از دست داده بود و مساله‌ی مداخله به نسبت نظم مستقر حوزه‌های وسیع یافته بود، تا جایی که برای جلوگیری از مداخله‌ی متقابل، غالباً به برخوردهای نظامی برق‌آسا یا به «جنگ‌های با واسطه» (interposé) میان شرق و غرب می‌انجامید. در این دوران علی‌رغم اهمیت حق تعیین سرنوشت و منع مداخله مستقیم و غیر مستقیم در امور داخلی یا خارجی (خارجی به معنای ایجاد مانع در سیاست خارجی یک دولت در اثر فشار بر دولت ثالث) دولت دیگر (عموماً کشورهای جهان سوم) و اعلام آن طی قطعنامه‌های متعدد، حاکمیت دولت‌ها در تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک و نظامی محبوس ماند و به عدم مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ در دایره‌ی نفوذ یکدیگر مبدل شد؛ اگر چه در تئوری حقوق بین‌الملل همواره اصلی ثابت، آینده‌نگر و بنیادی محسوب می‌گردید. در اسناد منشوری حاکمیت دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و به ویژه فرهنگی اعلام شده بود.<sup>۱</sup> دیوان بین‌المللی دادگستری بر همین مبنا بعداً اعلام کرد «اعتقاد هر دولت به دکتترین مشخص، نقض حقوق بین‌الملل عرفی محسوب نمی‌شود. خلاف این استدلال، عمل کردن به معنای حذف محتوای اصل بنیادین حاکمیت دولت‌هاست که حقوق بین‌الملل بر آن بنا نهاده شده است».<sup>۲</sup> صرف‌نظر از یادآوری وقایع این دوران که از محور اصلی بحث ما خارج است، با استمرار اصل عدم مداخله از یک سو و پایان جنگ سرد از سوی دیگر، فراهم نمودن زمینه‌های «استقلال مطلوب»، به معنای رهایی از دست‌نشانده‌گی و استقرار حکومت قانون، بار

<sup>۱</sup> ر.ک. از جمله قطعنامه‌های معروف ۱۵۰۴ (۱۹۶۰) و ۲۶۲۵ (۱۹۷۰)، ضمیمه، اعلامیه راجع به اصول حقوق بین‌الملل در روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها طبق منشور ملل متحد، مقدمه و عنوان دوم.  
<sup>۲</sup> فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوآ و علیه او، مجموعه ۱۹۸۶، ص ۱۳۳. در زمینه‌ی استدلال در تدوین قانون اساسی کشورها، در نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی (۱۹۷۵) آمده است: «هیچ یک از قواعد حقوق بین‌الملل، دولت را به متابعت از ساختار مشخص موظف نمی‌کند، چه این که ساختارهای دولتی گوناگون که اکنون در جهان دیده می‌شود دلالت بر آن دارد».

دیگر تحقق بخشیدن به اهداف اصیل حقوق بین‌الملل را امروزه در کانون توجه‌ها قرار داده است. اکنون نیز بر اساس تئوری حاکمیت و استقلال، اعمال فشار غیر نظامی یا نظامی یا عضویت در پیمان نظامی تحمیلی عامل مخرب روش حقوقی و مخرب حاکمیت است. از نظر حقوق بین‌الملل موضوعه، تهاجم غیر مستقیم نظامی که در حال حاضر یکی از اشکال تجاوز (aggression) محسوب می‌گردد در دوران جنگ سرد مورد توجه قرار گرفت. در این نوع تهاجم هر دو مفهوم یعنی عدم مداخله و تجاوز با یکدیگر بسیار نزدیک می‌شوند. در آخرین بند ماده ۳ قطعنامه (XXX) ۱۹۷۴ ۳۳۱۴ (نیز در بند «ز» دوم ماده ۸ مکرر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی)، تجاوز غیر مستقیم حرکتی نظامی در جهت براندازی حکومت یک کشور از طریق اعزام دسته‌ها، گروه‌های نظامی، نیروهای نامنظم یا مزدوران مسلح دانسته شده است، که مصداق بارز آن را در بحران جاری سوریه مشاهده می‌کنیم. علاوه بر آن، ماده ۴ قطعنامه مذکور «دیگر اقدامات» مشابه را به تشخیص شورای امنیت از مصادیق تجاوز غیر مستقیم یا مستقیم محسوب نموده است، به طوری که هرگونه اقدام در جهت براندازی و توطئه یا حتی قتل سیاسی یا عملیات «تروریستی» را می‌تواند دربرگیرد. بدیهی است که تجاوز غیر مستقیم حتی اگر از شدت کافی برخوردار نباشد (ماده ۲ قطعنامه ۳۳۱۴) تا تجاوز نظامی در مفهوم ماده ۳۹ منشور محسوب گردد، مداخله ممنوعه بوده و مسئولیت دولت مداخله‌گر را موجب خواهد بود. مجمع عمومی ملل متحد نیز با صدور قطعنامه‌های مکرر از جمله قطعنامه ۳۶/۱۰۳ در سال ۱۹۸۱، ردّ تمام روش‌های نظامی مذکور را مورد تایید قرار داده است. با توجه به آنچه گفته شد معتقدیم که راه استقلال یا حاکمیت راهی است که هنوز طی نشده است، اگر چه معتقدان به تحوّل حاکمیت و تطور مداخله، به «شهروند بدون دولت» و به حذف آن در نیمه‌ی راه می‌اندیشند.

به هر حال کراهت مداخله در حاکمیت و تمامیت ارضی کشور دیگر از دیدگاه حقوقی از زمان تاسیس ملل متحد تا جایی اعتبار داشت که پیش‌بینی کیفر علیه مداخله‌کننده امری طبیعی جلوه می‌نمود و پیشنهاد مسئولیت کیفری علیه مرتکب شگفت‌انگیز نبود. کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۵۴ طرحی را در ششمین اجلاس خود تصویب نمود که به موجب ماده ۲ آن مصادیق مداخله، حمایت از مقامات دولت ثالث طی جنگ داخلی (بند ۵) و یا ارتکاب اعمال تروریستی در کشور دیگر (بند ۶) بود که جنایت تلقی می‌شد. در تعریف مداخله آمده بود: «مداخله عبارت است

از اقدام در امور داخلی و خارجی دولت دیگر از طرق قهرآمیز اقتصادی یا سیاسی به منظور ایراد فشار برای اخذ تصمیم و کسب امتیاز از هر نوع» (بند ۹). اما طرح مزبور در مجمع عمومی چندان با استقبال مواجه نشد و تا سال ۱۹۹۸ فروماند<sup>۱</sup>. قرابت جرایم مذکور با شیوهی استعماری کاملاً روشن بود و قاعدتاً می‌بایست محکوم می‌شد؛ اما مداخله، گرچه بالصرافه جرم شناخته شده بود ولی مخالفانی در میان دولت‌های قدرتمند داشت. جرم‌انگاری مداخله با تعریف دیگری که از سوی گزارش‌گران کمیسیون تدریجاً از سال ۱۹۸۲ آماده و ارائه شد تکمیل گردید. این تعریف بی‌شبهت به تعریف تجاوز غیر مستقیم نبود، به این صورت: «سازمان‌دهی، تعلیم، مسلح کردن یا کمک مالی و یا تشویق به فعالیت علیه دولت دیگر به هر شکلی به ویژه فعالیت‌های تروریستی»، که همه‌ی آن‌ها مداخله‌ی ممنوعه و جنایت محسوب می‌گردید. بدیهی است هدف مداخله سلب هویت و آزادی عمل دولت دیگر در انتخاب نظام ملّی از طریق سرنگونی رژیم حاکم و استقرار حکومت مطلوب مداخله‌گر بود. در طرح کمیسیون به قطعنامه ۲۶۲۵ (۱۹۷۰) راجعه اصول حقوق بین‌الملل اشاره شده بود<sup>۲</sup>.

سند دیگر، در پایان دوره‌ی مزبور طی طرح (۱۹۹۱) مواد کمیسیون آماده شد. در ماده ۱۷ طرح راجعه مداخله‌ی ممنوعه آمده بود: ۱- «هر فردی که به عنوان مدیر یا سازمان‌دهنده‌ی عملی مداخله‌گرانه در امور داخلی یا خارجی دولت دیگر اقدام کند یا آن را دستور دهد چنانچه اثبات شود، محکوم است به ...». ۲- مداخله در امور داخلی یا خارجی یک دولت عبارت است از «طرح‌ریزی فعالیت‌های مسلحانه در جهت براندازی، تروریسم، سازمان‌دهی، کمک یا تامین هزینه برای چنان فعالیت‌هایی یا در اختیار گذاشتن اسلحه برای چنین مقاصدی، به نحوی که لطمه‌ی شدید به آزادی عمل دولت در اعمال حق حاکمیت او وارد آورد». در طرح اعلام شده بود که به حق ملّت‌ها در تعیین سرنوشت آنچنان که در منشور آمده است نباید به هیچ نحو خللی وارد آید<sup>۳</sup>.

اما علی‌رغم تمام مساعی در جهت جرم‌انگاری مداخله در امور کشور دیگر که در حقیقت مبارزه‌ای برای جلوگیری از توسعه‌طلبی به شکل جدید بود، نتایج به شکل دیگری ظاهر شد و

<sup>۱</sup> . J.M. Thouvenin, op.cit. p. 450.

<sup>۲</sup> . Ibid., p. 453, cité in Annuaire CDI., 1989, Vol. II. 2<sup>e</sup> Partie, p. 76.

<sup>۳</sup> . بند ۳ ماده ۱۷.

نهایتاً اهداف استراتژیک دولت‌های قدرتمند در دفاع از «حق مداخله» مانع ظهور قطعی آن در اسناد حقوق بین‌الملل موضوعه گردید. گویی سیطره‌ی سرمایه‌داری و فراگیری اقتضانات و سبک زندگی ناشی از آن و فعالیت نهادهای عامل، برای بی‌نقشی حاکمیت دولت به صورت تدریجی و خاموش، کفایت نکرده، در آینده گاه چاره‌ای جز مداخله‌ی مستقیم نیست.

#### ۴- ردّ جرم‌انگاری مداخله

جرم‌انگاری مداخله به موجب ماده ۱۷ طرح ۱۹۹۱ کمیسیون، گر چه مطلوب و مورد اقبال عموم دولت‌ها قرار گرفت و بدهت آن از نظر مبانی حقوق بین‌الملل مسلم می‌نمود، اما به نظر برخی دولت‌ها عمل مداخله ماهیت مجرمانه نداشت که بتوان آن را جرم‌انگاری کرد. دولت‌های غربی معتقد بودند که غیر از مساله‌ی غیردقیق بودن تعریف، مداخله نه تنها صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر نمی‌اندازد بلکه برای تحکیم آن مفید نیز می‌تواند باشد. با دقت در همین مطلب است که به نظر می‌رسد برای جلوگیری از خلط مبحث باید مداخله را گاه مشروع نیز در نظر گرفت. اما این نوع مداخله را باید تعهدی اخلاقی - حقوقی نسبت به حمایت از اتباع یا هر انسان دیگر تحت ستم در کشور خارجی که قربانی تجاوز و تعدی شدید قرار گرفته تلقی و به آن منحصر نمود و مابقی مداخلات را سیاسی و ممنوع تلقی کرد. به هر حال، ایالات متحده آمریکا، انگلستان و استرالیا کشورهایی بودند که به خصوص با پایان جنگ سرد با جرم‌انگاری مداخله آشکارا مخالفت می‌کردند و سرانجام نقش اصلی در ردّ نظریه ایفا نمودند. علت پنهان این مخالفت به یقین عدم تحمل رژیم‌های مخالف یا ناهم‌سو بود. کشورهای مزبور به رای دیوان در پرونده‌ی نیکاراگوآ هم که مبنای ماده ۱۷ بود اعتنایی نمی‌کردند و خود را فارغ از آن می‌دانستند.<sup>۱</sup> دیگر استدلال کشورهای مذکور آن بود که هیچ سند حقوقی که مداخله را جنایت انگاشته باشد در دست نیست. این ادعا تا اندازه‌ای درست بود، زیرا اگر به نقض اصل و منع آن اشاره شده بود، اما مسئولیت کیفری متوجه دولت و دولت‌مرد نمی‌گردید. در هر حال جنبه‌ی سیاسی مساله بر خصلت حقوقی آن چیره شد و مداخله عملی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی نگردید. مداخله به قصد رهایی انسان در خطر مرگ و مداخله در جهت منفعت سیاسی مداخله‌گر درهم آمیخت و

<sup>۱</sup> J.M.Thouvenin, op.cit. p. 454, in Annuaire, CDI., 1999, p. 100.

نقش حقوق که تفکیک و تمییز است نادیده انگاشته شد. باید اذعان نمود که نقض حقوق افراد متوجه دولتی است که مبادرت به ارتکاب جرم می‌کند، اما تجاوز از حدود و شرایط مداخله‌ی مشروع و سیاسی کردن آن راه را برای توسعه‌طلبی باز خواهد کرد که خود خلاف صلح و امنیت بین‌المللی است. دولت انگلستان به هنگام بحث راجعه ماده ۱۷ طرح در مخالفت با جرم‌انگاری مداخله اعلام کرده بود: «مداخله جنایتی مستوجب مسئولیت کیفری فرد در حقوق بین‌الملل شناخته نمی‌شود و به نظر ما نباید شناخته شود». مخالفت ایالات متحده آمریکا شدیدتر بود و صراحت بیشتری داشت.<sup>۱</sup> در حقیقت جرم‌انگاری مداخله با برتری‌طلبی یا هژمونی رابطه‌ی معکوس داشت و نهایتاً پذیرفته نشد. با بی‌حرکتی کمیسیون، جرم‌انگاری مداخله در طرح ۱۹۹۶ راجعه جنایات علیه صلح و امنیت بین‌المللی و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (۱۷ ژوئیه ۱۹۹۷) وارد نشد. با این حال علی‌رغم برخورد عقاید به نظر ما ردّ جرم‌انگاری مداخله، ممنوعیت اصل عدم مداخله را به هیچ‌وجه مخدوش نمی‌کند.

## ۵- بازگشت به ممنوعیت، مصادیق نقض و بی‌اثری مداخله‌ی نامشروع بر حاکمیت ملی

عدم جرم‌انگاری مداخله خللی به پایداری بنیان حقوقی آن وارد نمی‌کند. مداخله‌ی ممنوعه به قصد استقرار حکومت فرودست و استیلا امری مذموم است و از این جهت استثنا نمی‌پذیرد، اگر چه رسماً جرم نباشد. به علاوه اگر مداخله در طرح کمیسیون، جرم در نظر گرفته نشد، اما آثار سوء و شدت عملیات مداخله‌گرانه مثلاً در جنگ داخلی از نظر حقوقی می‌توانست موجب مسئولیت بین‌المللی گردد.<sup>۲</sup> همان‌طور که قبلاً اشاره شد مسأله‌ی مهم در این زمینه سوءاستفاده از حق در لوث نمودن اهداف و وجود وجه پیدا و وجه پنهان در اقدام است که موجب تشویش

<sup>۱</sup> Ibid., Annuaire, p. 87.

<sup>۲</sup> در حال حاضر اگر چه مداخله به نفع طرف‌های درگیر در جنگ داخلی از نظر حقوق بر جنگ (Jus ad bellum) از قاعده‌ی مشخصی در حقوق بین‌الملل پیروی نمی‌کند، اما نقض حقوق در جنگ (Jus in bello) که به موازات قواعد حقوق بین‌المللی عام جنگ در حال پیشرفت است ملاک مناسبی برای مسئولیت کیفری مداخله‌کننده می‌تواند محسوب شود و امر مداخله را تحت تأثیر قرار دهد. در زمینه‌ی حق دول ثالث در مداخله طی جنگ‌های داخلی رک. ممتاز، جمشید و امیرحسین رنجیریان، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مختصمات مسلحانه داخلی، کمیته ملی حقوق بشر دوستانه، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۶، به ویژه ص ۹۵ به بعد.



اذهان عمومی به ویژه در کشورهای قانون مدار مداخله شونده می‌گردد. شاید مناسب‌ترین راه‌کار همان‌طور که قبلاً اشاره شد در وضعیت جاری، اقدام نهادینه‌ی بین‌المللی از سوی ملل متحد برای جلوگیری از مداخله‌ی انفرادی دولت‌ها باشد. اما آنچه به ویژه دلالت بر غیر قانونی بودن و قبح مداخله می‌نماید محکومیت نمونه‌های پیشین و کنونی مداخلات نامشروع و محکومیت آن از نظر جامعه‌ی بین‌المللی است. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم در کشورهای آمریکای لاتین شاهد دخالت‌های متعدد به منظور سرنگونی حکومت‌های مخالف نظام سرمایه‌داری و سلطه بوده‌ایم. در همان دوران دکتورین جناح سوسیالیست نیز بر مبنایی ایدئولوژیک استوار بود. اینان معتقد بودند که «حاکمیت دولت برای حفظ مناقب سوسیالیسم که برخی دولت‌های هم‌پیمان بر آن دست یافته‌اند ممکن است در صورت به خطر افتادن آن و تهدید شدن، محدود گردد و به همین دلیل مداخله رواست» (مداخله در مجارستان ۱۹۵۶، در چکسلواکی ۱۹۶۸، در افغانستان ۱۹۷۹). در مقابل از سوی دولت‌های غربی نیز شاهد مداخلات بسیاری بوده‌ایم. برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: مداخله‌ی نظامی بلژیک در کنگو (۱۹۶۰) در جریان استقلال این کشور به بهانه‌ی نجات جان اتباع بلژیک، یا در ۱۹۶۴ در استانی ویل به کمک ایالات متحده آمریکا؛ مداخله‌ی استعماری فرانسه در شابا (کاتانگنکا)، در ساحل عاج ۲۰۰۷، در رواندا ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳؛ مداخله‌ی ایالات متحده در دمی‌نیکن در سال ۱۹۶۵ و همچنین در پاناما در سال ۱۹۸۹ به ادعای برقراری رژیم دموکراتیک یا در گرنادا در ۱۹۸۳ برای حذف رژیم مارکسیستی، همچنین در سال ۱۹۸۰ در ایران و یا در نیکاراگوآ در سال ۱۹۸۰، در آنگولا و در زامبیا در سال ۱۹۷۸ و در لیبیا در سال ۱۹۹۰ با شروع جنگ داخلی یا در سال ۲۰۱۱ در لیبی یا اکنون در سوریه به شکل تهاجم خارجی غیر مستقیم و نمونه‌های دیگر. قاعده‌ی عدم تاثیر مداخله‌ی نامشروع را باید در زمینه‌ی کشورهای و جدایی یک‌جانبه نیز جاری نمود. مداخله‌ی ناتو در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ در صربستان برای جدا کردن کوزوو از این دست است که بدون مجوز قبلی شورای امنیت صورت گرفت و تشکیل دولت جدید را مساله‌ساز نمود. در این نمونه، مداخله شکل تجاوز نظامی به خود گرفته بود. در نتیجه، تجزیه در جهت کسب استقلال یا حاکمیت از آن‌جا که با تمامیت حاکمیت دولت پیشین مغایر است غیر قانونی محسوب می‌شود. گرچه صدور بیانیه برای کسب استقلال و

یا اعلام آن به خودی خود خلاف حقوق بین‌الملل محسوب نگردد<sup>۱</sup>، اما مداخله‌ی غیرقانونی یا تجاوز می‌تواند روند آن را مخدوش نماید؛ چرا که دولت‌سازی امری داخلی است و نه بین‌المللی و اگر از درون صورت گیرد شناسایی نیز در هستی آن بی‌تاثیر است. نمونه‌های مورد اشاره اگر چه با ادعای انسانی و نجات‌بخش توأم بوده است و گاه باعث ختم آشوب و درگیری‌ها گردیده اما غلبه‌ی اغراض سیاسی در آن‌ها از نظر افکار عمومی جامعه‌ی بین‌المللی محرز بوده است. به هر حال آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این که مداخلات نامشروع مزبور در بقای حاکمیت ملی و تعلق آن به مداخله‌شونده پس از رفع آثار مداخله، در انتخاب نظام حکومتی مطلوب، کاملاً بی‌تاثیر است.

در حقوق بین‌الملل بی‌اثری مداخله در تعلق حاکمیت به ملت، در تهاجم نظامی مستقیم که آن را بالاترین حد مداخله می‌توان در نظر گرفت نیز به وضوح مشاهده می‌شود. تهاجم غالباً به اشغال سرزمین منتهی می‌شود، اما اصل مسلم حقوق مخاصمات حاکی از ناممکن بودن انضمام متصل و منفصل خاک کشور دیگر و در نتیجه عدم انتقال حاکمیت اشغال‌گر به کشور اشغال شده است<sup>۲</sup>. حضور دشمن تحت ضوابطی معین و تعریف شده صرفاً به قصد اداره‌ی موقت امور مردم کشور اشغال شده در ارتباط با ایجاد نظم پیش‌بینی شده است، و پس از این مرحله اشغال‌گر باید حاکمیت تام را واگذار و از آن‌جا خارج شود<sup>۳</sup>. حضور اشغال‌گر تحت ضوابطی معین و تعریف شده قالب مشخصی خواهد داشت که ناشی از واقعیت اشغال نظامی است که پس از آن خروج نیروهای نظامی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. حتی اگر حضور نیروهای نظامی متعاقب صدور قطعنامه از سوی شورای امنیت و به اصطلاح قانونی باشد، نیز حضور قوای «غیر دشمن» (نیروی نظامی

<sup>۱</sup>. Conformité au droit international de la déclaration unilatérale d'indépendance relative au Kosovo, avis consultative, C.I.J., 22 Juillet 2010, conclusion générale, para. 122, p. 43.

<sup>۲</sup>. برای مطالعه‌ی بیشتر رک.

Eric David, principes de droit des conflits armés, UIBL, 3<sup>e</sup> ed., Bruylant, Bruxelles, 2002, p. 497 ets.

<sup>۳</sup>. رک. کنوانسیون‌های لاهه ۱۹۰۷ «حضور نظامی در سرزمین دشمن»، ماده ۴۳ و بخش سوم از کنوانسیون چهارم راجع به قوانین و عرف‌های جنگ زمینی، و به ویژه رویه‌ی قضایی در این زمینه، در: روسو، شارل، حقوق مخاصمات مسلحانه، جلد اول، صص ۱۹۲-۱۵۲ و کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ راجع به حمایت از افراد کشوری در زمان جنگ ماده ۶ و ماده ۴۷ تا ۷۸، و پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷، بند ب، ماده ۳.

کشورها یا نیروهای اعزامی ملل متحد) پس از دفع تجاوز و ساقط شدن دولت متجاوز و یا حتی تاسیس و استقرار دولت انتقالی محملی نداشته، نهایتاً حاکمیت ملی و منتخب شکل خواهد گرفت.<sup>۱</sup> در حالت جنگ داخلی بین‌المللی شده و حضور دولت‌های خارجی در کنار طرف‌های درگیر وضعیّت حاکمیت ملی بر همین منوال است، چون پس از عملیات نظامی، استقرار حکومت مطلوب با فاصله گرفتن از قدرت خارجی، به رای مردم یا کشور تجزیه شده‌ی جدید مربوط می‌گردد.

## ۶- بی‌اثری استثنای مداخله‌ی مشروع بر حاکمیت دولت مداخله‌شونده و حق

### انتخاب مردم

صرف‌نظر از اغلب نمونه‌ها که حاکی از نقش سیاست در عموم مداخلات بوده است، مداخله‌ی انسانی برای حمایت یا نجات جان افراد در خطر می‌تواند ضروری و مشروع باشد. به این مطلب پیش‌تر اشاره شد و ملاحظه گردید که در تئوری حقوقی پذیرفتنی است. چهار شرط برای چنین مداخله‌ای لازم است؛ اولاً مداخله آن‌گاه ضرورت می‌یابد که حقوق افراد به نحو فاحش در کشوری توسط دولت متبوع نقض گردد مانند آن که فجایی از قبیل نسل‌کشی و یا جنایت علیه بشریت رخ دهد، ثانیاً مداخله با حسن نیت فقط محدود به هدف خود باشد، ثالثاً اقدام به فوریت انجام شود و رابعاً راه‌حل قانونی وجود نداشته باشد. در این حالت بلادیدگان توان مقابله حتی به

<sup>۱</sup> در اشغال عراق توسط نیروهای متحدین پس از حمله ۲۰ مارس ۲۰۰۳ که بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفته بود، وضعیتی خاص حکم‌فرما شد. طی قطعنامه (۲۰۰۳) ۱۴۸۳ شورای امنیت که متعاقب اشغال صادر شد مساله‌ی اداره این کشور مورد بررسی قرار گرفت و بر اهمیت رعایت حقوق اشغال توسط ایالات متحده و انگلستان اشاره شد و تشکیل دولتی موقت (شورای دولتی) نیز طی قطعنامه ۱۵۴۶ (۲۰۰۴) تأیید شد. اما عملاً تمامی قدرت در اداره‌ی امور در دست نیروهای اشغال‌گر قرار گرفت به طوری که فراسوی مقررات اشغال‌کلیه‌ی اختیارات اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی را در دست گرفته پس از ریشه‌کنی حزب بعث به تغییرات بنیادی اقتصادی و فرهنگی روی آورده و برای آینده به دولت‌سازی پایدار اقدام نمودند و به این ترتیب حاکمیت خود را در آن‌جا اگر نه انتقال بلکه شکل دادند و از این جهت حاکمیت ملی نادیده گرفته شد؛ اگر چه قطعنامه ۱۵۴۶ بارها به آن تأکید نموده بود و خروج اشغال‌گر را به اراده‌ی دولت موقت موکول نموده بود. بعد از پایان وقت مقرر برای ختم اشغال که به موجب همین قطعنامه پیش‌بینی شده بود نیروهای اشغال‌گر از عراق خارج نشدند بلکه کنترل کشور در دست آن‌ها باقی ماند. حقوق حاکم بر این مرحله از حضور، جای پرسش دارد و شاید به این شکل حل شود که پایان رسمی اشغال جنبه‌ی صوری داشته است. برای مطالعه‌ی بیشتر رک. لسانی، سیدحسام‌الدین، جایگاه حقوق اشغال نظامی در حقوق بین‌الملل بشردوستانه، رساله دکتری، دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۸۹.

صورت مسلحانه علیه دولت متبوع ندارند. مضافاً این که نهاد بین‌المللی ذی‌ربط مساله را در دستور کار خود قرار نداده است. بدون تردید اقدام از طریق فصل ششم یا هفتم منشور همواره نسبت به اقدام یک‌جانبه در اولویت است آنچنان که در طرح «مسئولیت حمایت» دبیرکل سازمان ملل متحد هم به آن اشاره شده است (بند ۱۳۹).<sup>۱</sup> به این نکته از آن جهت اشاره شده است که اصولاً از این طریق است که صلح و امنیت بین‌المللی موجود در خطر قرار نخواهد گرفت (بر اولویت منشور نسبت به هر نوع توافق دیگر طی ماده ۱۰۳ اشاره شده است). اصولاً مفهوم نظریه‌ی مسئولیت حمایت به معنای نفی صلاحیت یا حاکمیت ملی نیست، بلکه مقصود از آن جانشین کردن حکومت عادل یا قانون‌مند است. به هر حال تئوری جدید یا به نظر ما اصل طبیعی حمایت از جان انسان در خطر، چنین مداخله‌ای را تکلیف و جایز می‌شمارد.<sup>۲</sup> روشن است که در تعارض اصل با حاکمیت ملی محفوظ (قلمرو خاص)، گسترش آن به مسئولیت‌های دیگر مانند ترویج سیاست‌های مورد نظر ضمن مداخله، سعی بر استقرار نظام اقتصادی یا آموزشی مطلوب یا «بازسازی» در این مقاصد و مانند آن مجدداً بحث را وارد قلمرو مداخله‌ی ممنوعه خواهد کرد. مشکل مهم‌تر عمل به تکلیف مزبور جوهر اخلاقی آن در تئوری و در نتیجه سستی در اتخاذ

۱. در بند ۱۳۸ گزارش هزاره دبیرکل سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۱، به وظیفه‌ی مداخله تحت عنوان مسئولیت در معنای موسع آن اشاره شده بود. در سپتامبر ۲۰۰۵ تئوری مزبور مورد موافقت سران دول قرار گرفت، سپس با قطعنامه شورای امنیت در ۲۸ آوریل ۲۰۰۶ پشتوانه یافت و نظارت بر وضعیت‌های موجود از وظایف دبیرکل اعلام شد.

۲. در این زمینه از دیدگاهی اسلامی نک. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقدمه، شیوه حکومت در اسلام؛ نیز اصل ۱۵۴ آن قانون. جاوید، محمدجواد و عقیل محمدی، «نسبت اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل معاصر و اصل حمایت از مستضعفین»، مجله علمی پژوهشی مطالعات حقوقی، دانشگاه شیراز، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۸۸-۴۹.

۳. به نظر بعضی مداخله‌ی بشری (intervention d'humanité) و مداخله‌ی بشردوستانه علی‌رغم وجوه اشتراک، دو نهاد حقوقی متفاوت هستند. معیار اصلی تشخیص این دو تابعیت است، به این معنا که در مداخله‌ی بشری علت مداخله ملیت فرد است که موجب مداخله‌ی دولت متبوع می‌گردد حال آن که در مداخله‌ی بشردوستانه دولت‌ها فارغ از عنصر تابعیت به خاطر انسان‌دوستی وارد عمل می‌شوند. برای اطلاعات بیشتر رک.

- Crouzatier, J. M., Le principe de la responsabilité de protéger: avancée de la solidarité internationale ou ultime avatar de l'impérialisme? Revue ASPECTS, n 2, 2008, pp. 13-32.

- Gautier- Audebert, A. La responsabilité de protéger: une obligation collective en quête d'application par la communauté internationale", Revue UBUNTOU, n. 1, 2013, pp. 49-65.

تصمیم برای دولت مداخله‌کننده به خصوص به نفع غیر اتباع است. هزینه‌های جانی و مالی مداخله‌کننده را نیز در گزینشی کردن آن باید به آن افزود. اصولاً پیشتازی حقوق بر سیاست در چنین نمونه‌هایی اگر چه از نظر تئوری در ناکارآمدی نظام امنیت جمعی، مطلوب است ولی درباره ماهیت آن باید نهایت احتیاط را به عمل آورد، به طوری که به جایگزینی سیستماتیک تبدیل نگردد؛ به خصوص که تفکیک میان انگیزه‌های سیاسی و حقوقی محض توسط عامل، همان‌طور که به آن اشاره شد، قضاوت شخصی و قبول آن برای جامعه بین‌المللی کشورها دشوار خواهد بود. اما گویا به این حد هم نتوان اکتفا نمود. می‌دانیم که در هر کشوری، مداخله‌ی نظامی خارجی باید حکماً منطبق بر منافع انفرادی و در دفاع از حاکمیت ملی باشد. اصولاً تصمیم به جنگ و صلح در کشورها با حقوق داخلی (قانون اساسی) است و از امور مربوط به قلمرو خاص محسوب می‌شود. در این زمینه مصلحت جامعه بین‌المللی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد تبدیل تئوری مسئولیت حمایت به تعهد حقوقی اگر چه ظاهراً با مبانی اخلاقی سازگار است اما، ممکن است با توجه به حساب‌گری مادی و ساختار کنونی روابط بین‌المللی جایگاه اصلی خود را نیابد.<sup>۱</sup> حال بر فرض تحقق مداخله‌ای با تمام جوانب انسانی، حاکمیت دولت باید از این مصیبت جان سالم به در برد اگر چه پایه‌های آن تا این حد تخریب شده باشد. در حقیقت هدف مداخله در این حالات اعاده‌ی حاکمیت نسبت به کسانی است که نجات آنان بخش نخست از روند حیات بخشی به کرامت از دست رفته‌ی آنهاست.

با دقت در مساله روشن می‌شود که حاکمیت در دولت‌های غیر مردمی نیز دچار تحوّل مفهومی نشده است؛ ضمن این که ریشه‌ی فجایی که نیازمند کاربرد تئوری مسئولیت حمایت یا مداخله‌ی بشری دولت خارجی است غالباً به سلطه‌ی استعماری و تملک منابع طبیعی به ویژه در کشورهای آفریقایی بازمی‌گردد. ژنوسید در رواندا به علت برخورد دایره‌ی نفوذ فرانسوی و آنگلو ساکسون یا جنگ داخلی در لیبیا (جنگ الماس) از نمونه‌های بارز آن بوده است.

<sup>۱</sup> نسل‌کشی قوم توتسی در سال ۱۹۹۴ در رواندا از این دست است که طی آن هیچ دولت توانایی به وظیفه‌ی انسانی خود در پیش‌گیری و مداخله در آن عمل ننمود. در کیفرخواست رواندا علیه فرانسه، رواندا دولت اخیر را به مشارکت و آماده‌سازی و تعلیم نسل‌کشی قوم توتسی متهم نمود، لوموند، ۷ اوت، ۲۰۰۸، صص ۱ و ۴. اصولاً دولت‌ها به موجب ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۴۸ راجع به ژنوسید به طور صریح متعهد به پیش‌گیری و مجازات مرتکبین این نوع اقدام هستند و تئوری مسئولیت حمایت در واقع تاییدی بر آن است. با وجود این، دولت‌های ایالات متحده، کانادا و بلژیک که از وقوع ژنوسید مطلع و یا قادر به جلوگیری از آن بودند اقدامی ننمودند.

استقرار حکومت قانون در این کشورها وظیفه‌ی اولیه‌ی مردم و ثانویه‌ی حقوق بین‌الملل است. بنابراین اصالت با دفاع از برقراری وضعیت قانون‌مند و نه رویه‌سازی انواع مداخله به قصد اضمحلال حاکمیت دولت و قانون‌مداری داخلی است. راهبردهای پیش‌بینی شده در مسئولیت حمایت یا مداخله‌ی بشری را نمی‌توان به اموری که در قلمرو خاص دولت قرار می‌گیرد مانند آزادی انتخاب سیاسی و اقتصادی و غیره تعمیم داد (مقایسه کنید «مسئولیت حمایت» با «مسئولیت برای تمدن» در دوران استعمار کهن که مسئولیت اخیر با انتقال حاکمیت و توالی آن همراه بود). پیداست که گسترش قلمرو حقوق بین‌الملل تا آن‌جا قابل تصور است که با ساختار غیر عمودی جامعه‌ی بین‌الملل مغایرت نداشته باشد. بنابراین پس از ختم مداخله خارجی و در واقع ختم عملیات، ضروری است دستگاه حاکمیتی داخلی عهده‌دار حفاظت از حقوق مردم گردد. آیا اصل عدم تمرکز در سطح بین‌المللی را می‌توان در این رابطه نادیده انگاشت؟

### نتیجه‌گیری

حاکمیت دولت به عنوان بنیاد شکل‌گیری حقوق بین‌الملل همچنان محفوظ مانده و صرفاً یادگاری تاریخی نیست. با این حال یکی از چالش‌ها و آفات این بنیاد، مداخله‌ی دیگران در امر حاکمیت بوده است که البته دست‌کم به لحاظ نظری آن را تحت تاثیر قرار نداده و محدود نمی‌کند. دولت‌هایی که به اصل عدم مداخله یا جرم‌انگاری آن روی موافق نشان نمی‌دهند و آن را در مواقعی ضروری می‌شمارند به‌خوبی می‌دانند مداخله‌ای که از سوی آنان صورت می‌گیرد بدون وجود حاکمیت ملی (حاکمیت ملی مداخله‌کننده) امکان‌پذیر نیست. تصمیم‌گیری در شورای امنیت برای اعاده‌ی صلح و امنیت بین‌المللی یا تحریم و مانند آن و یا حق مخالفت در آن نهاد نیز بر حاکمیت دولت‌های عضو مبتنی است. باید توجه داشت که حضور در صحنه‌ی بین‌المللی نشانه و پشتوانه‌ی حاکمیت ملی است. اگر حقوق بین‌الملل از اراده‌ی جمعی ملت‌ها نشأت می‌گیرد، در هر موضوعی، چه حقوق حاکمیتی و چه حقوق فردی، طبعاً محدودیتی بر حاکمیت ملی ایجاد نخواهد کرد و اگر از اراده‌ی جمعی صادر نشود توسعه‌طلبانه و تحمیلی و مردود خواهد بود. مکان تولید حقوق بین‌الملل بدون تردید داخلی است، اما واقعیت مداخله‌ی خارجی می‌تواند با خطدهی و سازمان‌دهی آینده‌نگر در حق انتخاب آزاد مردم موثر واقع شده حاکمیت اراده آنان را از درون تهی نماید. این بحث زمانی تکمیل می‌شود که تاثیر روابط بین‌المللی مسالمت‌آمیز بر حاکمیت دولت نیز بررسی شود.

امروزه حاکمیت ملی در عین حال با تهدیدهای دیگری نیز روبه‌روست. باید بررسی نمود که نقش فعال دولت‌های «پیشگام» در پدیدآوری و تحمیل اگر نه ایده‌نولوژی، بلکه سبک زندگی، و وضعیت‌های حقوقی قابل‌تعمیم بر عموم کشورها تا چه میزان بر نفی اراده‌ی سیاسی و ملی آن‌ها تاثیرگذار است و آنان را از مسیر مستقل یا حتی همکاری‌کننده خارج می‌سازد؛ به خصوص که جاماندگی طولانی وابستگی مفرط روابط بین‌المللی را به داد و ستدهای اقتصادی ناگزیر موجب شده است. بنابراین خارج از بحث مداخله‌ی نظامی پرسش مهم این است که آیا عضویت در معاهده بین‌المللی، فراگیری عرف‌های بین‌المللی، حضور در سازمان‌های بین‌المللی، پذیرش مسئولیت بین‌المللی، حل و فصل اختلاف در دادگاه‌های غیر ملی، قبول قاعده آمره و مانند آن اختیار تصمیم‌گیری و اظهارنظر ملت‌ها را تحت تاثیر قرار داده و متحول نموده است؟ آیا همکاری بین‌المللی به شرط توانایی در زمینه‌هایی چون مخابرات و ارتباطات، هوانوردی، حضور در دریاها، عدم اشاعه‌ی سلاح‌های ممنوعه، همکاری درباره محیط زیست، منع شکنجه و رفع تبعیض، مبارزه با جرایم و بلایای طبیعی، سرمایه‌گذاری و مانند آن به معنای تهی شدن تدریجی محتوای حاکمیت دولت است؟ یا بالعکس موجب تقویت آن؟ به عقیده‌ی برخی، حاکمیت دولت نقطه‌ی آغاز تئوری حقوق بین‌الملل کلاسیک است، و «همکاری» بین‌المللی تلاشی است نوین که به پیدایش نوعی «حاکمیت بین‌المللی» جدید در مقابل حاکمیت کلاسیک منتهی می‌گردد. گویی حقوق بین‌الملل پیش‌رو، و حقوق داخلی پیرو آن شده است.<sup>۱</sup> این مبحث نیاز به مطالعه‌ی جداگانه دارد. ما برخلاف این نظر معتقدیم که نظام بین‌المللی نظامی مشارکتی است و بر تبعیت منفعل استوار نیست. از این دیدگاه ارتقا یافتن به توانایی در همکاری، هم‌حق و هم‌هدف است و نه وسیله.<sup>۲</sup> همکاری، برابری و تقابل را به ذهن متبادر می‌نماید. هم‌سویی با حقوق بین‌الملل در این معنا که هیچ جنگ شدیدی نمی‌تواند داخلی باشد یا هیچ آلودگی محیطی خطرناک و گسترده‌ای داخلی نیست و مانند آن که به آن «قانونیت برتر بین‌المللی»<sup>۳</sup> اطلاق می‌شود از یک طرف و حاکمیت ملی از سوی دیگر اگر ظاهراً متناقض<sup>۴</sup> به نظر می‌رسند اما الزاماً به حذف یکی از آن دو منجر نمی‌شود.

<sup>۱</sup>. La souveraineté au 20e siècle, R.J.Dupuy ed. Armand Colin, Paris 1971. p. 201.

<sup>۲</sup>. راجعه این مطلب نک. نظر مخالف Olivier de Fouville, در تفسیر منشور ملل متحد، جلد اول، ص ۳۷۸ که آن را وسیله می‌داند.

<sup>۳</sup>. Super légalité international.

<sup>۴</sup>. Antinomique.

## منابع

## الف: فارسی

- ۱- جاوید، محمدجواد و محمدی، عقیل «نسبت اصل عدم مداخله در حقوق بین الملل معاصر و اصل حمایت از مستضعفین»، مجله علمی پژوهشی مطالعات حقوقی، دانشگاه شیراز، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۸۸-۴۹.
- ۲- لسانی، سیدحسام‌الدین، جایگاه حقوقی اشغال نظامی در حقوق بین الملل بشردوستانه، رساله دکتری، دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۸۹.
- ۳- میرمحمدی، اصل عدم مداخله در اسلام و حقوق بین الملل (مطالعه تطبیقی)، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول، ۱۳۹۱.

## ب: لاتین

- 4- Carreau, D., Juillard, P., Droit international économique, 2<sup>e</sup> édition, dalloz, 2005.
- 5- Cot, J. P., Pellet, A., Forteau, M., La charte des Nations Unies, commentaire article par article, 3<sup>e</sup> édition, vol. I, economica, 2005.
- 6- Combacau, J., Sur, S., Droit international Public, 9<sup>e</sup> ed. Monchrestien, Lextenso ed. Paris 2010.
- 7- Crouzatier, J. M., "Le principe de la responsabilité de protéger: avancée de la solidarité internationale ou ultime avatar de l'impérialisme?" Revue ASPECTS, n 2, 2008.
- 8- Dupuy, R. J., et autres, "La souveraineté au 20<sup>e</sup> siècle, ed., Arnaud Colin, Paris, 1971.